

اجتماع گریز از پناهگاه

پناهی گرم و دلپذیر، امن و آرامش‌بخش، درمان بسیاری از دلتنگی‌ها و پایان‌بخش خستگی‌ها، ایستگاه لبخند و درددل

... 9



پناهی گرم و دلپذیر، امن و آرامش‌بخش، درمان بسیاری از دلتنگی‌ها و پایان‌بخش خستگی‌ها، ایستگاه لبخند و درددل و هم صحبتی پس از همه دویدها و تنش‌ها و درگیری‌ها و زحمات، آنجا که کوله‌بارت را زمین می‌گذاری تا نفسی تازه کنی... . خانواده؛ کانونی معقول و انسانی، برای تأمین بسیاری از نیازها.

اما... دچار تهدیدها و چالش‌هایی شده:

جوانان دیرتر به سراغش می‌روند (بالا رفتن سن ازدواج)، از آن می‌گریزند (طلاق) و گاه تنها به داشتن شکل ظاهری آن بسنده می‌کنند (طلاق‌های پنهان). گزارش زیر به بررسی آسیب‌هایی که منجر به جدایی در خانواده شده است می‌پردازد.

آمار رو به فزونی طلاق، از پرده برون افتادن آمار رسمی طلاق‌های پنهان و جدایی‌های روانی و زندگی‌های سرد و بی‌روحی که در آن، زن و شوهر زیر یک سقف اما با قلب‌هایی دور از یکدیگر، به تلخی روزگار می‌گذرانند و خالی نماندن صفحات حوادث روزنامه‌ها از اخبار خیانت‌هایی که به قتل انجامیده و... همه یک هشدار است و پیش درآمد تغییرات و تحولات اجتماعی گسترده و عمیقی که ناگزیر باید به انتظارش بود و در گذر از جامعه سنتی به جامعه مدرن، چاره‌ای جز پذیرش آن وجود ندارد.

آشکار است که این لرزیدن پایه‌های خانواده، حکایت نیاز به بازنگری در معیارهای انتخاب همسر و شکل زندگی مشترک دارد. اگر در یک کلاس درس معمولی که به لحاظ هوش و استعداد، شامل دانش‌آموزان متفاوت، از خیلی خوب تا خیلی ضعیف است شاهد نمرات متفاوت از خیلی خوب تا خیلی ضعیف باشیم، تعجب نمی‌کنیم و به سادگی نمرات ضعیف را به شیطنت و بازیگوشی یا کمتر بودن استعداد اندکی از دانش‌آموزان نسبت می‌دهیم، اما اگر همه دانش‌آموزان متفاوت آن کلاس، در یک درس دچار افت شدید نمرات شوند، نگاه‌های کنجکاو و منتقد و سرزنشگر به سوی آموزگار آن درس و روش تدریس او خیره می‌شود.

آسیب‌های اجتماعی یاد شده، بالا رفتن سن ازدواج، آمار طلاق‌های آشکار و پنهان، مانند یک تب هستند و تب نشانگر بیماری است. پیش از تلاش برای فرونشاندن تب و علائم بیماری، باید بیماری را شناخت و درمان کرد. شاید گوشه‌ای از این بیماری، سنت دیرینه و ناکارآمد قربانی شدن، فداکاری بیش از حد و ملاحظات افراطی است که افراد را برای تمام زندگی، سنگ‌زیرین آسیاب می‌خواهد. در پوشش سفارش‌هایی چون هیچ چی نگو! درست میشه! عیبی نداره! چاره‌ای نیست! مردم چی میگن؟! گناه داره! آبرومون میره! و... اما دیگر نه از لب گزیدن‌ها و دست پشت دست کوبیدن‌ها و نگاه‌های کنجکاو و مشکوک کاری ساخته است و نه از وام‌های ازدواج و خواندن شکوه همسررداری.

عصیان طلاق، گواه آن است که آسان‌گیری و ساده‌پنداشتن تشکیل زندگی مشترک دیگر پاسخگوی نیازهای روحی نسل امروز نیست. اینکه پسر خانواده، فاسد و دزد و معتاد نیست و بالاخره توانسته کاری پیدا کند و دستش به دهانش می‌رسد و اینکه فلانی که خیلی آدم خوبی است، دختر خوبی را معرفی کرده که خانواده‌اش را همه می‌شناسند و دختر هم خوش‌بر و رو است و نجیب و از هر انگشتش یک هنر می‌ریزد، برای تشکیل و تداوم زندگی مشترک، کافی نیست. بسیاری از همین دختر و پسرهای خوب هستند که زندگی مشترکشان به جدایی رسیده یا زیر سایه سرد و سنگین طلاق پنهان، رنج می‌برند. می‌توان به این نتیجه رسید که تفاوت‌ها، نقش عمده‌ای در جداسدن راه زوج‌های جوان دارد و نسل امروز مانند پیشینیان خود، به سادگی تفاوت‌ها را از یاد نمی‌برد.

زنان و مردان امروز تفاوت در باورها و عقاید و رفتار را مانند برآمدگی‌هایی که از قالب زندگی مشترک با همسر بیرون آمده، زائد نپنداشته و از میان برنمی‌دارند بلکه به حکم:

من نه آنم که زبونی کشم از چرخ فلک
چرخ بر هم زخم از غیر مرادم گردد

قالب را عوض می‌کنند. به بیان دیگر، نسل امروز، حقوق و خواسته‌های فردی را بر حفظ روش‌های گذشته که فرد را همواره قربانی مجموعه‌ای از افراد و باورهای کهنه می‌خواهد، ترجیح می‌دهد. این افراد، انسان را موظف نمی‌دانند که برای نگاه داشتن شکل ظاهری خانواده، قربانی شود، بلکه خانواده را جایگاهی امن برای آرامش و رشد فرد می‌خواهند.

داشتن فرصت آشنایی با نامزد و همسر منتخب، با کمیت و کیفیت لازم و کافی، نیاز جوانان امروز برای تشکیل زندگی خانوادگی است و از آنجا که فرهنگ کنونی جامعه، پاسخگوی چنین نیازی نیست، طلاق، عکس‌العملی به این بی‌توجهی است. گویی زوج‌ها (به‌ویژه زوج‌هایی که در 5 سال نخست زندگی مشترک، از یکدیگر جدا شده و نیمی از آمار طلاق کشور را تشکیل می‌دهند) می‌گویند: حال که اجازه ندادید پیش از ازدواج به‌قدر کافی با یکدیگر آشنا شویم، ما هم بدون توجه به آن خطبه پیوند دائم و امید و آرزو و الزامی که شما برای استمرار و تداوم این زندگی دارید، سال‌های نخست زندگی مشترک را، دوره شناخت یکدیگر دانسته و پس از سپری شدن این دوره است که حقیقتاً درباره ادامه زندگی‌مان تصمیم می‌گیریم.

گویی زمان تداوم ازدواج را نه صیغه دائم یا موقت، که صیغه رضایت زوجین، تعیین می‌کند. دو نفر، تنها تا زمانی که از زندگی با یکدیگر راضی هستند و در ترازوی زندگی، کفه آرامش، شادی، لذت و رضایت را سنگین‌تر از کفه مدارا، تحمل، رنج و عذاب می‌بینند، به زندگی مشترکشان ادامه می‌دهند. شاید طلاق‌های امروز، نه به مقابله با ازدواج و زندگی مشترک و کانون خانواده، که به جنگ با زندگی سرد و پر از تحمل و رنج و طلاق‌های روانی برخاسته است. شاید صداقت و صراحت و شجاعت را بر ترس پنهانکاری و تحمل ترجیح داده‌اند.

مشاهده آمار طلاق و پیچیده و دشوار شدن شرایط تداوم زندگی مشترک، جوانان را در انتخاب همسر، محتاط کرده؛ گویی می‌خواهند گرچه دیر، ولی عاقلانه و استوار برای آغاز زندگی مشترک، گام بردارند؛ دیرگیر و شیرگیر.

دیر و با احتیاط بچه‌دار شدن نیز نشانگر علاقه و احترام و توجه زوج‌ها به کودک و زندگی اوست، نه علامت ترس از بچه‌دار شدن و گریزان بودن از مسئولیت پدر و مادر شدن (چنانچه سال‌ها پیش در مدارس می‌آموختیم: وای چقدر برخی کشورها بدبخت و بیچاره هستند که رشد جمعیت‌شان منفی است).

دوستی می‌گفت: برادرم در یکی از کشورهای توسعه یافته و با دختری غیر ایرانی، ازدواج کرده و 7 سال از زندگی آنها گذشته است. هر بار که ما تلفنی و مطابق عادات مرسوم خودمان از آنها می‌پرسیم هنوز بچه دار نشده‌اید؟ پاسخ می‌دهند: ما باید از تداوم همیشگی زندگی مشترکمان مطمئن شویم و به همدلی، تفاهم و شناخت مناسب از یکدیگر برسیم. باید نظراتمان درباره تربیت بچه یکسان و هماهنگ شود، هنوز زود است! درست نیست بچه دار شویم و مدام در بالای سر او، به یکدیگر پرخاش کنیم! خانواده، می‌تواند و شایسته است که کانونی پرمهر، امن، آرامش‌دهنده و لذتبخش باشد و هیچ انسان طبیعی از چنین مکان خواستنی‌ای، گریزان نیست. طلاق‌های آشکار و پنهان، خیانت‌ها و... تنها نشانه‌ای است از اینکه تشکیل چنین کانونی نیازمند بازنگری در قوانین و تغییر و تکامل فرهنگ انتخاب همسر و نوع نگاه به زندگی مشترک و خانواده است؛ حکایت همان معلم است و روش تدریس او!